

هنرمندان آواره

«الفرد ودوینی» در این قسمت از نمایش نامه طی يك قطعه معروف و هیجان انگیزی شاعر را بمقربی که وقتی گرفتار میشود و برای نجات خود فراری پیدا نمیکند، با نیشش بخود ضربهای میزند و بدین ترتیب افتخار میکند، تشبیه می نماید .

«دوینی» به بیانات خود چنین ادامه میدهد :

«آی صداى شليك تير طبا نچه ها را
نمی شنوید صفر آنها از صدای من
رساتر و گویا تراست ...»

مؤلف نمایشنامه شاترتون از قربانیان اجتماع در مقابل جلادان جامعه پشیمان می کند و برای شاعران حق حیات و حق فرو رفتن در تخیلات حق داشتن مهر معاش و فراغت خاطر میطلبید . ولی این سؤال پیش می آید که چگونه میتوان شاعر واقعی را تشخیص داد .

بعقیده «دوینی» این امر بسیار آسان است . شاعر واقعی را میتوان از آتشی که در مغزش مانند شعله های کوه آتش فشان زبانه میکشد ، شناخت . دوینی در مقدمه کتاب خود در این مورد چنین

قربانیان

راه هنر

در دوره رمانتیسزم



نوشته : پیرلا براشری

ترجمه : دکتر هادی خراسانی

در این کوه آتش فشان، آتش پنهانی و آهسته بتدریج مشتعل میگردد و مواد مذاب را بخارج میفرستد و این مواد بصورت اشعار موزون و ملکوتی بخش میشوند .

البته امروز دیگر کسی عقیده ندارد که سراینده شعر باید مانند کوه آتش فشان در حال اشتغال باشد و نیز این عقیده که شاعر میتواند فقط از راه سرودن شعر امرارمعاش کند ، مورد قبول کسی نیست . باید اذعان کرد که در تمام ادواز تعداد علاقمندان بشعر محدود بوده است . فقط يك گروه نخبه از روشنفکران که افراد متظاهر بشعر دوستی را نیز باید جزو آنها بشمار آورد، بشعر توجه دارند . اکثریت مردم بزبان شعر آشنا نیستند و آن را مبهم و کسل کننده می یابند .

مفذلک شور و هیجان جوانان رومانتیک واقعی . این جوانان که شیفته هنر و تابع احساسات بودند، برای دست یافتن با روزهای دور و دراز خود بال و پری میطلبیدند ولو این بال و پر موجب شود که آنان مانند «ایکار» (۱) بدریا سقوط کند . مشاهده نمایش نامه شاترتون حس غرور طغیان و صداقت این جوانان را باوج شدت رسانید . درلز تاآتر، زنان زیبای رومانتیک درحالی که اشک از دیدگانشان جاری بود ، کف میزدند و در سالن تاآتر جوانان رنگ پریده و بلند موتحت تأثیر بیانات هیجان انگیز قهرمان . نمایش نامه وینینی، قرار گرفته بودند و چهره هایشان نشان میداد که حاضرند جان بسپارند ولی از آمل و آرزوهای خود دست نکشند .

در همان شب نمایش شاترتون ، يك شاعر جوان از اهل «یرتانی» بنام «امیل» رولان (۲) از شدت فقر و ناکامی دراطاق زیر شیروانی محل سکونت

(۱) ایکار (Icare) یکی از قهرمانان اساطیر یونان قدیم است که برای رسیدن به خورشید بالهایی موم بپدن خود میچسباند ولی موقعیکه بخورشید نزدیک میشود در اثر تابش حرارت آفتاب مومها آب میشود و بالهایش میافتند و خودش بدریا سقوط میکند .

خود ، جان سپرد .

این ستایشگر «بایرون» که در سن ۱۷ سالگی باتفاق یکی از دوستانش در روی ریکزارهای ساحل «سن مالو» گردش میکرد و يك شمشیر زنگه زده را در دست میچرخانید و در میان غرش امواج خشمگین دریا نمره میکشید ، نیز برای آزمودن بخت خود به پاریس آمده بود . وی پس از ورود به پایتخت فرانسه برای گرفتن شغلی به وزارتخانه های مختلف مراجعه کرد ولی هر کاری را که باو پیشنهاد میکردند مادمون حیثیت خانوادگی و نبوغ خود میدانست . بالاخره شاعر جوان تصمیم گرفت که منظومه «لوزیاده» (۱) اثر «کاموئیس» (۲) شاعر پرتغالی را بفرانسه بصورت نظم ترجمه کند و برای این منظور بفرار گرفتن زبان پرتغالی پرداخت و از دولت تقاضا کرد که برای ادامه این کار يك مستمری بمدت دو سال باو پرداخت شود . ولی این تقاضا مورد قبول واقع نگردید . بالاخره شاعر بیچاره که در نتیجه ناکامی های پی در پی در جوانی بصورت پیرمردی درآمدن بود ، از شدت افسردگی و یأس در ۱۴ فوریه سال ۱۸۳۵ یعنی در همان ساعتی که «شاترتون» در صحنه تئاتر جام زهر می نوشید چشم از جهان فرو بست .

نه صدای شلیک تیرهای طپانچه ، آتش منقل ونه طناب دار که مطرودین جامه بوسیله آنها دست بخود کشی میزدند ، هیچکدام آرامش خاطر هیئت حاکمه و مقامات دولتی را برهم نمیزد .

شاعرانیکه کسی آنها را درك نمیکرد بیش از پیش تصور میکردند که با خود کشی بشهرت و افتخاراتیکه در زمان حیات از آن محروم بوده اند ، خواهند رسید . یکی از آنان که منتقد بود افتخارش موجب شناختن اشعارش خواهد شد ، در این مورد چنین نوشته است :

«اشعار مرا وقتی خواهند خواند که بدانند سراینده آنها مانند شاترتون توانسته است در يك جامه پست که در آن تنها پلیدان پیروز میگردد و استمدادهای واقعی همواره ناشناخته می ماند ، بزندگی خود ادامه دهد ..»

این گونه شاعران میخواستند این دنیای دون را ترك گویند ولی ضمناً مایل بودند که تمام مردم از مرگ آنها آگاه شوند. بنابراین میبایستی باسروصدا و هیجان غیرعادی جان بسپارند.

یکی دیگر از افسرادیکه نامش در فهرست شهیدان راه هنر ثبت شده است «الویسیوس برتران» (۱) مؤلف کتاب «جادوگر شب» میباشد که در این کتاب صحنه‌های جالبی را با دقت و موشکافی عجیبی ترسیم نموده است. این نویسنده که اهل «دیژون» بود برای اینکه از رسم آن زمان پیروی کرده باشد، نام کوچکش را از «لومی» به «الویسیوس» تبدیل کرده بود.

وی در سال ۱۸۲۲ بطور دائم درپاریس مستقر گردید. این جوان که قامتی بلند و اندامی لاغر و قیافه زیرکی داشت، بسیار حساس و اندکی محبوب بود. وی گاهی در جلسات شب نشینی «شارل نودیبه» و نیز در محفل ادبی که در منزل ویکتور هوگو واقع در کوچه «نوتردام دسام» (۲) تشکیل میشد، شرکت میجست ولی پس از آنکه گاه بگاه در این گونه محافل دیده میشد، ناگهان برای مدتی ناپدید میگشت. این شاعر نیز دچار نگرانی و یاس شده و بی‌درپی مواجه با ناگامی میگردد. مدیران آثارها از قبول نمایش نامه‌ایکه تحت عنوان «دانیل» نوشته بود امتناع ورزیدند. یکی از ناشرین موسوم به «راندوئل» (۳) قطعه‌ایرا که «برتران» بصورت نثر نوشته بود به قیمت ۱۵۰ فرانك خرید ولی دیگر توجهی بآن نکرد.

زندگی شاعر روز بروز سخت‌تر میشد. ورود مادر و خواهرش به پاریس که برای انجام این مسافرت اثاثیه مختصر خود را فروخته بودند، وضع او را دشوار تر ساخت، این دوزن که یکی از اطاقهای زیرشیروانی هتل «اتازونی» سکونت گزیده بودند، در محرومیت و عسرت بسر میبردند.

تنگدستی «برتران» از حد گذشته بود. رددکتنش کهنه ونخ نماشد و فاقد کفش و زیرپوش بود. شاعر بیچاره بکارهای کوچکی از قبیل تهیه و نوشتن برای بعضی از روزنامه‌های گمنام تن در میداد ولی نمیتوانست بهیچ کاری ادامه دهد. دوستانش گاهی وجوهی باو میسرسانیدند. در ماه مارس ۱۸۴۱ وزارت فرهنگ مبلغ سیصد فرانك باو اعطاء نمود ولی دیگر خیلی دیر شده بود زیرا

(۱) Aloysius Bertrand

(۲) Notre Dame Des champs

شاعر بیچاره که مبتلا بمرض سل بود از ۵ روز قبل در بیمارستان «نکر» (۱) بستری گردیده بود. وی در این بیمارستان در حالیکه تا آخرین لحظه بسرودن شعر ادامه میداد و تنگدستی خویش را از همه پنهان میداشت، بدرود حیات گفت: «دواید دانزه» (۲) مجسمه سازه که نسبت باو صمیمیت قابل ستایشی نشان میداد، تا آخرین لحظه از بالین او دور نشد و تقریباً تنها کسی بود که جنازه ویرا به گورستان «وژیرار» (۳) مشایمت کرد.

«سنت بو» (۴) درباره این جوانان تیره بخت چنین مینویسد:

«علامت جنون تمام این «رشته» (۵) ها و شاترتون‌های عصر ما آن است که میخواهند بعنوان شاعران بزرگی شناخته شده و آنگاه جان بسپارند. یکی تصمیم میگیرد که در داخل سالن تأثر در همان موقعیکه شاترتون زهر مینوشد، خودکشی کند. دیگری در جلوی پنجره اطاق خود در موقع غروب آفتاب در حالیکه دستش را روی صفحه‌ای که در آن بیانات هیجان انگیز شاترتون درج شده، گذاشته است، انتحار میکند. این جنون خودکشی بصورت يك بیماری واقعی همه گیر درآمده است.

هر روز از طرف شاعر اینکه خود را نایفه می‌پندارند ولی نمیتوانند معاصرین خود را باین نبوغ معتقد سازند، سبیلی از تقاضا بوزارتخانه‌ها باین مضمون سرازیر میشود: «یا بمن کمک کنید یا خود را خواهیم کشت».

بهرتر است در اینجا بحث درباره قربانیان دوره رومان‌تسم را خاتمه دهیم. تعداد شاعران رومان‌تیک که به پاریس آمده و در جوانی بدون آنکه تاریخ نام آنها را برای اطلاع نسل‌های آینده ثبت کرده باشد، جان سپرده‌اند، زیاد است. بهر حال نباید از این جوانان بیچاره که تر جیب داده‌اند بجای چغم پوشی از ذوق، آرزوها و غرور خود، جان خویش را فداکنند، حسن ترحم خود را دریغ داریم.

(۱) Necker

(۲) David و Angers

(۳) Vaugirard

(۴) Sainte Beuve